

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

نظريه محقق نراقی(ره) و محقق ايروانی(ره)

معلوم شد که فرمایش مرحوم شيخ طوسي(ره) – که در این روایت کلمه «رد» را در تقدیر بگیریم – صحیح نیست. اکنون به نظریه محقق نراقی(رض) و محقق ايروانی(ره) می پردازیم که فرمودند در این روایت باید «حفظ» در تقدیر بگیریم و از روایت وجوب تکلیفی حفظ را استفاده کنیم. «علي اليد ما أخذت حتي تؤديه» ؛ یعنی «علي اليد حفظ ما أخذت» ، و حکم تکلیفی وجوب حفظ را استفاده کنیم. محقق نراقی(ره) در کتاب عوائد، ابتداءً سه اشکال را مطرح کرده و جواب داده، ببینیم این سه اشکال چیست.

اشکالات محقق نراقی(ره) بر این نظریه و جواب آنها

اشکال اول این است که می فرماید اگر کسی به ما بگوید که فقها نسلأ بعد نسل از این روایت، ضمان را فهمیده اند و شما بعد از هزار سال که از صدور این روایت گذشته و در طول تاریخ، فقها این روایت را به ضمان و حکم وضعی معنا کرده اند، شما چطور روایت را برخلاف معنای تمام گذشتگان معنایی می کنید؟ ایشان دو جواب می دهد.

اولاً: تمامی فقها اینطور معنا نکرده اند. عرض کردیم مثل مرحوم شيخ طوسي(ره) از این روایت أصلاً مسأله ضمان را استفاده نکرده اند. ثانیاً: – که این نکته دوم، نکته مهمی است – فرض کنیم همه فقها روایت را به نحو دیگری معنا کردند، آیا فقیه ملزم است روایت را مثل پیشینیان معنا کند یا اینکه فقیه خودش باید ببیند روایت دلالت بر چه معنایی دارد؛ بعبارة أخرى؛ ایشان می فرمایند فهم فقها برای ما حجّت ندارد. دقت کنید؛ این يك نکته اجتهادي است که فقیه نباید دست خودش را ببندد و اگر يك روایتی یا حتّی یک آیه ای را تمام گذشتگان اینطور معنا کرده اند، بگوئیم پس ما هم باید همینطور معنا کنیم. این همان است که شاید در بعضی از عبارات شيخ(ره) در مکاسب آمده، در برخی دیگر از عبارات فقها هم آمده، فهم علما از يك روایت، برای ما حجّت نیست. تا زمان مرحوم علامه(ره)، روایات منزوحات بئر را حمل بر وجوب کرده اند، بعد از آن زمان حمل بر استحباب کرده اند. این در فقه هم موارد زیادی دارد که يك روایتی را مدتها يك معنا کرده اند و يك نتیجه گرفته اند، دیگری آمده گفته به این قرینه و آن قرینه، معنایش این نیست. این مطلب درستی است.

این نکته را هم توجه کنید؛ خلاف مشهور در فتوا معنا دارد، اما اگر بخواهیم يك روایتی را بر خلاف مشهور معنا کنیم، اشکالی ندارد، هیچ کس با این مخالفت نکرده است. مثلاً این آیه شریفه «يُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَ يُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ» را ملاحظه کنید. اگر کتب فقهی قبل از امام(رض) را ببینید، بسیاری از فقها به «يُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ» استدلال می کنند بر اینکه خبائث حرام

است. اولین جایی که من دیدم، کلام امام(رض) بود که فرموده «يُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثُ، لَيْسَ فِي مَقَامِ الْحُكْمِ وَالْإِنْشَاءِ بَلْ فِي مَقَامِ الْإِخْبَارِ»؛ خداوند خبر می‌دهد که این پیامبری که آمده، آدمی است که قبلاً خبائث را بر شما حرام کرده. خبائث چیست؟ دم، میته، خوک، سگ و امثالهم. خودش نمی‌خواهد بگوید الآن هر چیزی که إلی يوم القيامة به آن خبیث گفته می‌شود حرام است. مثلاً فقها برای حرمت خوردن این نانهای که خیلی سوخته می‌شود، می‌گویند «وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثُ»، این هم از خبائث است. جواب این است که اصلاً این آیه در مقام انشاء نیست، این می‌گوید قبلاً ده بیست تا محرّم به عنوان خبیث مطرح بوده، که خداوند هم إخبار از آنها می‌کند.

پس نتیجه این است که ممکن است صدها سال آیه یا روایتی را به نحوی معنا کنند، بعد از صدها سال، فقهی يك جور دیگری معنا کند، این اشکالی ندارد. باز دقت کنید که این با تفسیر به رأی متفاوت است، تفسیر به رأی معنایش این است که من بدون قرینه و بدون معنای عرفی و لغوی بگویم معنای آیه این است، اما تفسیر بر اساس معنای عرفی و لغوی، که تا الان اینها خیال می‌کردند که معنای لغوی‌اش این است، فقهی آمده گفته معنای لغوی‌اش این است. باز يك نکته‌ای را عرض کنم؛ در کلمات فقها وقتی «قاعده لاجرح» مطرح می‌شود، «جرح» را چه معنایی می‌کنند؟

می‌گویند «الجرح مشقة لا تتحمل عادة» ، يك قيد به آن می‌زنند، مشقتی که عادتاً تحمل نمی‌شود. در کلمات بسیاری از فقها وجود دارد. اولین جایی که من پیدا کردم – البته خودم به لغت مراجعه کرده بودم به این نکته رسیده بودم اما دنبال کردم ببینم فقهی به این نکته تفتن پیدا کرده یا نه؟ – امام(رض) در کتاب الطهارة است که می‌گوید ما بررسی کردیم که «جرح» در لغت به معنای «مشقت» است، اما «لا تتحمل عادة» در لغت نیامده. جرح؛ مطلق مشقت است. لذا خود امام(ره) فتوا داده که اگر کسی در زمستان بخواهد از داخل اتاق، برای وضو گرفتن به حیاط برود، این آب طوری سرد است که برای پوست دستش يك مقداری سخت است، موجب خشک شدن پوست دست می‌شود، می‌فرمایند اینجا تبدیل به تیمم می‌شود. با همین مقدار، قائل به جرح شده‌اند و فرموده‌اند تبدیل به تیمم می‌شود.

ما می‌خواهیم بگوئیم فهم علما برای دیگری حجیت ندارد و مجتهد نمی‌تواند در اینجا از دیگران تبعیت کند. ما نتیجه نهایی کلام محقق نراقی(ره) را قبول نداریم، البته این حرف ایشان درست است و خودش يك ملاك اجتهادی است، که فقیه خودش را محصور در معنایی که دیگران برای روایات یا آیات کرده‌اند، نکند، و عرض کنم به فقه الحدیث روایات که مراجعه کنید خیلی از این نمونه‌ها به دست می‌آید.

اشکال دومی که محقق نراقی(ره) در عوائد مطرح کرده و جواب داده، این است که اگر کسی اشکال کند که متبادر از این ترکیب؛ «ضمان» است، یعنی عرف وقتی می‌خواهد مسأله ضمان را مطرح کند، با «لام» و «علي» می‌آورد، می‌گوید «لله علي»، اینجا هم «علي» آورده‌اند که «علي الید ما أخذت» ، که «للمالك» هم در تقدیر است، یعنی «علي الید للمالك ما أخذت» . از این ترکیب، ضمان متبادر می‌شود. در اینجا نیز دو جواب داده‌اند:

اولاً: استفاده «ضمان»، به جهت این است که ذهن فقها مأنوس و مسبوق به مسأله‌ی ضمان بوده، یعنی ابتدا مسأله ضمان در ذهن فقها بوده که اگر کسی مال کسی را برداشت ضامن است، بعد این معنا را بر این روایت تحمیل کرده‌اند. این تبادر به درد نمی‌خورد. ثانیاً: – شاید این جواب در ذهن شما هم آمده باشد – شما در اصول خوانده‌اید تبادری قابل قبول است که از ذات لفظ بیرون بیاید، اما تبادری که منشأش امور دیگری باشد، فایده‌ای ندارد.

تبادر مستند به وضع و لفظ برای ما فایده دارد. فرق میان جواب اول با جواب دوم این است که در جواب اول می‌گوئیم کاری نداریم تبادر است، اصلاً اینکه این معنا را برای این روایت آوردید منشأش تبادر نیست، بلکه مأنوس بودن ذهن فقهاست. در جواب اول می‌گوئیم منشأش تبادر نیست، اینکه فقها «علي الید» را به ضمان معنا کرده‌اند، چون قبلاً ذهنشان مأنوس با این معنا بوده. در جواب دوم می‌گوئیم شما که می‌گوئید این معنا متبادر است، تبادر اگر از حاق لفظ به دست بیاید به درد می‌خورد،

اما تبادري كه ریشه‌اش در انس ذهني فقها باشد اين فايده‌اي ندارد. يعني در جواب اول مي‌گويد علت اينكه روايات را حمل بر اين معنا مي‌كنيد، اصلاً تبادر نيست، بلكه انس ذهن فقها به اين معناست. از سيره عقلا، از اينكه اگر كسي مال كسي را ببرد عقلا مي‌گويند ضامن است، اصلاً اگر دين و شريعت نبود مسأله‌ي ضمان به عنوان يك مسأله‌ي عقلايي مطرح بود. همين مطلب عقلا، در ذهن فقها هم وجود دارد.

اشكال سوم؛ محقق نراقي(ره) مي‌گويد ممكن است كسي بگويد ضمان با غايت در روايت سازگاري دارد، اما «وجوب الحفظ» كه عنوان تكليفي است، سازگاري ندارد. توضيح اشكال: «ضمان» دو شاخه دارد، يكي فرض بقا است و ديگري فرض تلف. عقلا هم مي‌گويند همين است، مي‌گويند وقتي شما مالي پيدا كردي، ضامني، يعني تا عينش هست عينش را بده، اگر عينش نبود بدلش را بده. اما اگر شما مسأله وجوب حفظ را گفتيد، اين مسأله فقط در فرض بقا معنا دارد، در فرض تلف معنا ندارد. به عبارت ديگر در اين روايت، يك غايتي ذكر شده، اين غايت با ضمانتي كه دو شاخه دارد سازگاري دارد و با «وجوب حفظ» سازگاري ندارد. محقق نراقي(ره) در جواب مي‌فرمايد اتفاقاً اصلاً از اين غايت به سختي فرض تلف استفاده مي‌شود. غايت مي‌گويد «حتي توديه»؛ يعني خود آن «ما اخذت» را. پس اصلاً فرض تلف مشكل است كه در صورت ضمان ما استفاده كنيم. بالأخره محقق نراقي(ره) مي‌خواهد بگويد كه در اين جهت ما مشتركيم، چه بخواهيم از روايت؛ «ضمان» را و چه «وجوب الحفظ» را به دست بياوريم، هر دو اين مشكل را دارند كه فرض تلف را چكار مي‌كنيد؟ بايد يك توجيهي كنيم، همان توجيهي كه براي مسأله‌ي ضمان مي‌كنيم، براي وجوب الحفظ هم مي‌كنيم.

بحث اخلاقي: «حسد»

«حسد» بر حسب آنچه كه از كتب اخلاقي و كتب روايي و حتي آيات شريفه‌ي قرآن استفاده مي‌شود؛ اشدّ امراض نفسانيه است و أسوء رذائل اوصاف نفس است و خبيث‌ترين اينهاست. معنای «حسد» اين است كه انسان نعمتي را كه در ديگري مي‌بيند، زوالش را آرزو كند. خدا به كسي پسرهايي داده و به ديگري نداده، اگر ديگري يكي از خواسته‌هاي نفسش اين باشد كه يك روزي او بچه نداشته باشد، پسر نداشته باشد، خدا به كسي علم داده و به ديگري نداده، به كسي آبرو داده و به ديگري نداده، به تعداد نعمت‌هاي خدا، حسادت معنا پيدا مي‌كند. گاهي اوقات انسان اينقدر بيچاره مي‌شود كه يك نعمت بسيار بسيار كم را هم نمي‌تواند در دست ديگري ببيند. گاهي اوقات مي‌بيند ديگري يك انگشتر خوبي در دستش هست، مي‌گويد إن شاء الله اين انگشتر كم شود. يا يك تسبيح دارد، حالا چه برسد به يك لباس مناسب، منزل مناسب، علم، اخلاق، خطيب، خطابه، طبابت و همينطور چيزهايي كه در اجتماع به عنوان يك مسأله‌ي مهم مطرح مي‌شود. واقعاً ببينيد بيچارگي انسان آنجايي ظهور مي‌كند كه انسان مي‌خواهد سر خودش كلاه بگذارد، وقتي مي‌شنود يك كسي را از مقام بركنار كردند، خوشحال مي‌شود، حالا يك وقتي آدم بدبي است و ظلم كرده، خلاف قانون كرده و مردم را اذيت كرده و زيردست‌هايش را اذيت كرده، خيلي هم خوب است، اما يك آدمي كه واقعاً كار و خدمت مي‌كند، اين مقام را از او گرفتند، همين حسادت است. يعني معلوم مي‌شود كه من آرزو داشتم اين از او سلب شود، امروز خوشحال شدم كه اين آقا را كنار گذاشتند.

بعد ببينيد در روايات وارد شده اين حسد اينطور نيست كه انسان فقط نسبت به ديگري يك آرزويي داشته باشد كه خدا نعمت را از او بگيرد، بلكه در روايات به عنوان آفت دين مطرح شده، يعني اگر حسادت در وجود كسي پياد و ریشه بدواند، دين را به طور كلي از او مي‌گيرد و به جايي مي‌رسد كه ديگر هيچ اعتباري براي خدا قائل نيست. چرا كه منشأ اصلي حسادت؛ معاندت و مضاده با خداوند تبارك و تعالي است. اين نعمت را چه كسي به اين انسان داده؟ اين مال را چه كسي به اين انسان داده؟ اين علم را چه كسي به اين شخص داده؟

اينها همه از طرف خداوند متعال است. وقتي من تمنّي مي‌كنم، معنايش اين است كه نعوذ بالله مي‌خواهم بگويم خدا بيخود اين كار را كرده، خدا چرا به او داده؟ خدا نبايد به او مي‌داد. معنايش اين است كه من نقصي را براي خدا قائل مي‌شوم. وقتي آدم

معترض به خداست، نعوذ بالله وقتی آدم می‌گوید خدا چرا این کار را کرده؟ چرا این نعمت را به او داده. يك وقت مي‌گوئيم اين نعمت را به او داده و ما هم آرزو مي‌كنيم كه اين نعمت را به ما هم بدهد، اين خيلي خوب است، اما اگر اراده كنم اين نعمت از او گرفته شود، يك روزي بي آبرو شود، يك روزي فقير شود، يك روز بي اعتبار شود، يك روز مريض شود، اينها مشكل است. انسان گاهي اوقات به سلامت يك بچه حسادت مي‌ورزد، تا به او مي‌گويند اين بچه مريض است خوشحال مي‌شود، بچه است و 40 سال با او تفاوت سني دارد. اين اوج بدبختي انسان و اوج بيچارگي انسان است و هيچ چيزي بالاتر از اين نيست. وقتي انسان به كتب اخلاقي مراجعه مي‌كند، شيطان بدترين وسيله‌ي وسوسه است كه وسوسه مي‌كند. يك وقتي من فكر مي‌كردم كه وسوسه شيطان چطور و به چه نحوي است؟

يك روايتي را عامه از پيامبر(ص) نقل کرده‌اند كه فرمود «لولا أنَّ الشياطين يحومون علي قلوب بني آدم لنظروا إلى ملكوت السماء»، اگر شياطين بر قلوب بني آدم طواف نمي‌كردند - واقعاً انسان مي‌لرزد يعني شيطان دائماً طواف كننده قلب و نفس انسان است، اينكه دائماً طواف مي‌كند، دائماً وسوسه مي‌شود، دائماً انسان را از خدا مي‌خواهد دور كند. حالا همين شيطان مهمترين مسئله‌اي وسوسه است كه گفتند انسان هم مهمترين صفت بد و رذيل‌ترين صفت بدش حسادت است. ببينيم واقعاً اگر در خودمان هست، كه واقعاً هر كدام به آن گرفتار هستيم، در صدد رفع آن برآييم. اميرالمؤمنين(ع) فرمود چند گروهند كه در قيامت قبل از آنكه به حساب و كتابشان برسند، وارد جهنم مي‌شوند؛ يعني اينها را حساب و كتاب نمي‌كنند و وارد جهنم مي‌كنند؛ يكي از آن گروه، علما هستند، به خاطر حسادتي كه داشتند. منظور از علما، فقط روحانيون نيستند، هر كسي كه در سلك علم است. نزد يك طبيب مي‌روي و مي‌گويي من پيش فلان دكتور رفتم، اين داروها را داده. مي‌گويد آنها را بريز دور. اين معنايش اين است كه مي‌خواهد بگويد او سواد ندارد. در حالي كه گاهي اوقات او به منزله‌ي استاد اين هم هست. يا عالم ديگري در رشته ديگر همينطور. در رشته ما هم همينطور، متأسفانه وجود دارد و هست.

و عجيب اين است و آنچه كه خيلي بايد تأسف خورد؛ هر چه مرتبه‌ي علمي آدم بالاتر مي‌رود؛ حسادت بيشتر مي‌شود، هم خودش نسبت به ديگران و هم ديگران نسبت به او، و اين خيلي چيز عجيبي است. هر چه مرتبه علمي انسان بالاتر مي‌رود و مي‌بيند ديگري هم در حال زحمت كشيدن است، مي‌گويد او هنوز پائين است، سوادي ندارد، جاهل است. نمي‌تواند تحمل كند و پذيرد كه او هم در همين مرتبه و شايد هم بالاتر باشد. ديگري كه خودش متوقف است و مي‌بيند اين روز به روز از جهت علمي بالا مي‌رود ناراحت است. علم، خيلي انسان را در وادي حسادت مي‌اندازد و واقعاً بايد تا دير نشده خودمان را اصلاح كنيم. مبدا به پايان عمر برسيم، ببينيم كه همه زحماتها و كارها و عبادتها از بين رفته، كه در جلسه‌اي ديگر خواهم گفت از چيزهايي كه حبط اعمال مي‌آورد حسادت است. همين اندازه كه من آرزو كنم كه ديگري علم نداشته باشد، سبب مي‌شود كه خدا حسنات من را در نامه اعمال او بنويسد، حبط اعمال مي‌آورد. يك مقداري بيدار شويم، اين نفس خودمان را معالجه كنيم و ان شاء الله از اين گرفتاريها به لطف خداوند نجات پيدا كنيم.

و صلى الله على سيدنا محمد و آله اجمعين.